

جلسات شرح و تفسیر

صالحیہ
سجادیہ

حجت الاسلام و المسلمین
محمد جواد حاج علی اکبری

موضوع:

دعای دهم (پناه بر خدا) / جلسه ۲

۱۳۹۳ / ۰۸ / ۲۶

فهرست

- عفوخواهی، تنها راه نجات
- هنر ولی خدا
- اغنیای حقیقی در عالم
- فقر، سرمایه‌ی حقیقی انسان
- یک رؤیای صادقانه
- رشته امیدم را با تیغ دریغ مبر
- به که رو آورم؟
- الشَّام، الشَّام، الشَّام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّهِمْ

■ عفوخواهی، تنها راه نجات

موضوع سخن دعای دهم صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه در مورد پناه بردن به پروردگار متعال و عزیز است. این پناهندگی به ساحت قدس ربوبی در حقیقت گریختن از خویشتن، فرار به سوی حق و درخواست عفو از پروردگار متعال است. عفوخواهی از خدای عزیز و مهربان و غفور و عَفُو، ناظر به یک مرتبه‌ی رفیع از خودشناسی از یک سو و خداشناسی از سوی دیگر است. اگر انسان به این مرحله از خودشناسی دست پیدا کند که شهود کند چه به روز خودش آورده است و به نام دلارای غفور و رحیم و عَفُو و کریم توجه پیدا کند، چیزی که برایش واضح می‌شود این است که هیچ راهی برای او نیست جز اینکه به خدای متعال پناهنده شود. فهم و شناخت از وضعیّت خود، مرتبه‌ای از معرفت نفس و خودشناسی است که خود واقعی او را به او نشان دهد. برای چنین شخصی واضح می‌شود چه اتّفاقی برایش افتاده و در چه وضعیتی است. از طرف دیگر شناخت از پروردگار متعال باعث می‌شود به

او پناه ببرد و درصدد جبران و اصلاح کارش بر آید. این دو شناخت وقتی به هم ضمیمه شود، محصولش پناهنده شدن است. راهی نداری جز اینکه از او به یک اعتبار به او پناهنده شوی و به یک اعتبار دیگر از خودت به او پناه ببری. امّا اینکه عرض کردیم از او به او پناه ببری، بدین معنا که از این جهت از عدل او باید به عفو و فضل او پناهنده شوی. از خودت به او پناه ببری، از این مصیبتی که برایت پیش آمده و از وضعی که برای خودت درست کردی، به او پناهنده شوی؛ زیرا فرموده هر چه که رُخ داده است: «فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» به سبب دستاورد خود شما است». این بلا را تو به سر خودت آوردی. بنابراین وقتی انسان چشمش به روی واقعی خودش باز شود و ببیند چه افتضاحی به بار آورده و چه مصیبتی درست کرده است، دیگر درنگ نمی‌کند و به آغوش فضل و رحمت و عفو الهی پناهنده می‌شود. در طرف مقابل، دست‌های لطف خدای متعال گشوده شده و برای پذیرش آماده است. کافی است انسان فقط این را بخواهد و حالت گریختن در او پیدا شود. هیچ شرط دیگری ندارد؛ در چنین شرایطی انسان چه می‌کند جز اینکه پناهنده شود؟!

■ هنر ولیّ خدا

کاری که حجّت خدا، امام (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) انجام می‌دهد، این است که با پروردگاری از شخصیت شما، شما را به خودتان معرفی می‌کند، از غفلت نسبت به پروردگار متعال بیرون می‌آورد و در مقام ذکر قرار می‌دهد. با کلماتی آتشین فطرت الهی را در وجود و در فطرت شما که مهیا است، شعله‌ور می‌کند. این اتّفاقی است که در صحیفه‌ی مبارکه یا در سایر کلمات اولیاء خدا رُخ می‌دهد؛ چون کار آنها این است که بین عبد و ربّ، بین بنده و خدای متعال ارتباط برقرار کنند و غفلت را کنار بزنند. این هنر ولیّ خدا است. البته به شرطی که با قدم صدق آبی و دلت را بسپاری. به تعبیر خودمان بازی در نیآوری یا به تعبیر مرحوم آقای بهاء‌الدینی، انسان فیلم بازی نکند و راست بگوید. فقط باید انسان به حالت اضطرار برسد تا به عنایت الهی و با تصرف ولیّ خدا این اتّفاق رخ دهد. چنانچه آن حالت پیدا شود، شما چشم باز می‌کنید و می‌بینید که در آغوش رحمت، فضل و عفو الهی هستید. در کلمات نورانی دعای دهم این وضعیّت را مشاهده می‌کنید که امام سجّاد (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) این باب را می‌گشاید و زبان و چشم ما را باز می‌کند. این

خجالت را به شما می‌دهد و در مقابل، تشجیع‌تان می‌کند. حرف‌هایی که اینجا زده شده، شجاعت می‌خواهد و همین‌طور نمی‌شود اینها را گفت. مثل کسانی که زبانشان بند می‌آید، چاره‌ای ندارند و باید یک چیزهایی بگویند. دیدید مثلاً کسی که پدرش را خیلی دوست می‌دارد و برایش خیلی احترام قائل است و پدر هم هزاران برابر او را دوست می‌دارد و به او محبّت دارد، جفا کرده است. حالا گیر کرده است. اصلاً نمی‌داند چه کار کند و نمی‌داند چگونه با او روبه‌رو شود. اگر روبه‌رو شد، چه بگوید؟ یک کسی باید کار او را راه بیندازد و او را تشجیع می‌کند. من این حالت را خیلی وقت‌ها در صحیفه احساس می‌کنم و می‌بینم. امام (عَلَيْهِ الصَّلَام) چنین کاری می‌کند؛ کاری که گاهی خود ما در مواقعی آن را انجام می‌دهیم. می‌خواهیم شفاعت کنیم، به طرف می‌گوییم: پدرت قبولت می‌کند، آخر دوستت دارد، تو را می‌پذیرد، به تو محبّت دارد و ... امّا طرف مقابل می‌گوید: خیلی وضعیّت بد است، فلان کار را کردم. حالا بروم چه بگویم؟ چگونه عذرخواهی کنم؟ می‌گوییم: برو این‌طور بگو و این‌طور حرف بزن. این اتّفاق خیلی بزرگی است که در این اتّصال رُخ می‌دهد؛ وگرنه گاهی انسان در حیرت گناه، معصیت، خطا

و اشتباهات می‌ماند و گیر می‌کند و مانند مجنون سال‌ها در تردید می‌ماند، یک قدم جلو می‌رود، یک قدم برمی‌گردد. ولی خدا اینجا تو را راه می‌اندازد و تشجیع می‌کند. برو جلو، برو به میدان. خب بروم چه بگویم؟ صدایش بزن، یا او حرف بزن و این‌طور بگو: «اللَّهُمَّ إِنْ تَشَاءُ تَعَفَّ عَنَّا بِفَضْلِكَ، وَإِنْ تَشَاءُ تُعَذِّبْنَا فَبِعَدْلِكَ؛ ای خداوند، اگر مشیت تو بر آن قرار گیرد و ما را عفو کنی، از فضل تو است و اگر مشیت تو بر آن قرار گیرد و ما را عقوبت کنی، از عدل تو است». حال تکلیف من چیست؟ من که تحمل عدل تو را ندارم. پس یک راه بیشتر برای من نیست، آن هم عفو تو است. اما از مراتب عفو تو، من عفو آسان را می‌خواهم: «فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ يَمَنِّكَ، وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ، فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ؛ بر ما منت بنه و عفو خود را نصیب ما کن و به بخشایش خویش از عذابت نجات بخش که ما را طاقت آن نیست که به عدل خود با ما رفتار کنی». ما طاقت عدل تو را نداریم، بخواهی با ما حساب کنی، هیچ چیزی از ما باقی نمی‌ماند.

■ اغنیای حقیقی در عالم

«وَعَدْلُكَ مُهْلِكِي وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ

مُهْرَبِي؛ عدالت تو هلاک‌کننده من است و من از همه عدالت تو گریزانم». بخواهی حساب کنی، چیزی از من باقی نمی‌ماند. «وَلَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِّنَّا دُونَ عَفْوَكَ؛ و اگر بخشایش تو نباشد، هیچ یک از ما را نجات نباشد». همه‌ی ما همین‌طور هستیم. امام اینجا جمع می‌بندد و می‌گوید اگر با عفو خودت با ما روبه‌رو نشوی، هیچ یک از ما نجات پیدا نمی‌کنیم. نجات همه‌ی ما به عفو تو است. «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ؛ ای بی‌نیاز بی‌نیازان». در این عبارت نکته‌ای نهفته است؛ چرا اینجا کلمه‌ی «غنی» آمده است؟ امام می‌توانست از سایر اسماء الحسنی که با مقام عفوخواهی از پروردگار متعال مناسب است، استفاده کند. لطفه‌اش این است که می‌خواهد بگوید تو به عذاب کردن ما نیازی نداری! به این علت قشنگ است. همه‌ی داراهای عالم سر سفره‌ی تو نشستند و تو به همه‌ی آنها بخشیده‌ای. هر کسی هر چیزی دارد، از تو گرفته است. «أَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ؛ و من محتاج‌ترین محتاجان به درگاه تو هستم». آنهایی که بهره‌های اصلی را از خزانه‌ی الهی دریافت کردند، چه کسانی هستند؟ اغنیاء در عالم چه کسانی هستند؟ یک اشتباه متداول در بین ما آن است که «اغنیاء» خیلی دست پایین معنا می‌شود و به کسانی

اطلاق می‌شود که پول و امکانات بیشتری دارند. البته آنها هم جزء اغنیاء هستند، هر کسی بهره‌ای دارد، همه از تو است. اینها داشته‌های اعتباری است. کسی را به این جهت که صد هکتار زمین دارد، غنی می‌دانیم، حال آنکه یک لحظه فکر نمی‌کنیم کسی که پول، ثروت، مکتب، منزل، ویلا و ماشین دارد، اینها یک نسبت اعتباری است. علامتش هم این است که چند روز بعد، تمام می‌شود. در نهایت جای انسان یک تکه‌ی کوچک از زمین است و نیازی به هکتارها هم نیست. اخیراً یکی از دوستان ما به بهشت زهرا رفته بود. می‌گفت: قبرها را سه طبقه‌ای درست می‌کنند. ایشان دلش سوخته بود. می‌گفت: وقتی می‌خواهند مرده را آن پایین بفرستند، افقی پایین نمی‌رود، باید سرازیرش کنند تا آن زیر جایش دهند. غرض آنکه این دارایی‌ها واقعی‌تی ندارد، فقط در عالم اعتبار مسئولیت‌هایی درست می‌کند که بعدها باید جواب آنها را بدهد. آنهایی که خیالات برشان داشته که دارند و دیگران هم خیالات برشان داشته که اینها دارند، اینها چیزی ندارند. «اغنیاء» حقیقی اولیاء هستند. بهره‌های واقعی برای اولیاء است. «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ»، تو از خزانه‌ی بیکران کرمت آنها را بهره‌مند کردی؛ لذا آنها بهره‌مند حقیقی هستند. اینجا اسم غنی که به کار می‌رود، آن

هم با این ترکیب «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ» یعنی تو نیازی نداری که با عدلت با ما رفتار کنی. نیازی نداری که ما را عذاب و ما را پای حساب سخت ببری. تو غنی هستی؛ ما سراپا به عفو و فضل تو نیازمند هستیم.

■ فقر، سرمایه‌ی حقیقی انسان

«هَا، نَحْنُ عِبَادُكَ يَبْنَ يَدَيْكَ؛ اینک ما بندگان تو در دست توایم»، ما چطور خودمان را تعریف کنیم؟ نزد او بروید و بگویید ما بنده هستیم: «عِبَادُكَ». تمام حرف‌ها در کلمه‌ی «عِبَادُكَ» نهفته است؛ یعنی همه‌ی سراپا فقر، نیاز و عجز هستیم. عبارت «يَبْنَ يَدَيْكَ» برای جلب لطف است؛ چون دو دست رحمت الهی، انس و فضل است. ما فقیر هستیم و تو غنی با دست‌های گشوده به لطف و کرم هستی.

«وَأَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ» سرمایه‌ی حقیقی انسان «فقر إلى الله تبارك و تعالی» است. انسان کامل یعنی فقیر کامل، «أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ» اینجا معنایش درست است. راجع به دیگران اینجا به معنای جامانده، گرفتار حسرت، نصیب از دست داده و شدیداً نیازمند به عفو، گذشت، بخشش و رحمت است. بنابراین «أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ»، چه کسی در این عالم بیشتر از من نیازمند عفو تو است؟ همه وضعشان از من بهتر

است، من از همه فقیرتر به عفو تو هستم؛ چون خودم می‌دانم چه به روز خودم آوردم؛ البته اگر بدانم و سعی کنم به این نکته برسیم. «أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ» نیاز دارد به اکتشاف و خودشناسی‌ای که تو بدانی چقدر نیازمند هستی. برای اینکه بدانی تو از همه نیازمندتری، باید به شهود و باوری بررسی که مولا از استعدادها چه به تو داده بود و چه به روز این استعدادها آوردی. این تقریباً از نگاه ما مخفی است و فقط در جایی به خدا پناه می‌بریم که مرتکب گناهی شده باشیم. اگر معصیتی مرتکب شده باشیم، ممکن است در مقام عفوخواهی مصداق‌های برجسته‌اش به ذهن ما بیاید که مثلاً فلان دروغ را گفتیم، به کسی تهمت زدیم یا غیبت کردیم. اگر پای کسی وسط باشد و حقی از کسی تضییع شده باشد بیشتر عمق فاجعه را در معصیت درک می‌کنیم؛ مخصوصاً اگر معصیت کبیره باشد. وقتی کار بدی می‌کنیم، دلمان می‌شکند، اشکمان جاری می‌شود، احساس نیاز می‌کنیم و از خدای متعال توقع بخشش و کرم داریم. اما آن طرف‌تر مسئله برای ما معلوم نیست. استعدادهای بر زمین مانده و شکوفا نشده که از نگاه ما مخفی است. به کجاها می‌توانستیم برسیم که نرسیدیم، اینها بعدها حسرت عظمی دارد. چه سرمایه‌هایی به من داده

بودی که با کمترین اقدام می‌توانست دریافت‌هایی از ناحیه‌ی تو داشته باشد و من اینها را اصلاً فعال نکردم. اینها همه‌اش متوقف مانده است. ایستادن‌ها و پیش رفتن‌ها جزء معاصی کبیره است. انسان سالک، در کند شدن‌ها، آنجایی که باید سریع می‌رفت، ولی کند رفته، از خدای متعال عفوخواهی می‌کند. آنجایی که باید از سایر عباد سبقت می‌گرفتم، آنجایی که باید سرعت می‌گرفتم، اما عادی حرکت کردم، کدام ما عذرخواهی و عفوخواهی کرده‌ایم؟ عقب‌گردها به چشممان می‌آید؛ مثلاً شخصی نمازش از سر غفلت قضا شد، یک دفعه احساس می‌کند چقدر عقب رفته است. تازه اگر این را احساس کند، از خدای متعال طلب عفو می‌کند. اگر پرده کنار رود، معلوم می‌شود چه سرمایه‌هایی را به تاراج داده‌ایم. ثانیه‌های عمر را که می‌توانست برای ما آورده‌هایی داشته باشد، به غفلت سپری کردیم. از دست رفت، قابل باز یافت هم نیست؛ «مَا فَاتَ مَضَى»^۳ آنچه از دست دادی».

■ یک رؤیای صادق

یک روز صبح دیدیم که استاد ما حالش خراب است و حالش اصلاً خوب نیست. خیلی آشفته و پریشان بود، به طوری که نتوانست درس بدهد.

اصلاً زیانش به درس باز نشد. مغموم و ناراحت بود. یکی از این دوستان ما پرسید: آقا چه شده؟ چرا شما این قدر ناراحت هستید؟ اتفاقی افتاده؟ مشکلی پیش آمده؟ چیزی شده؟ ما باید کاری انجام دهیم؟ گفت: نه، حال درس ندارم. دوست ما گفت: دیگر بدتر. شما که اینقدر تأکید دارید که به هیچ وجه درس نباید تعطیل شود، سر وقت باید شروع کنیم، تحت هیچ شرایطی درس را تعطیل نمی‌کنید. چه شده امروز حال درس ندارید؟ ایشان، به قول خودمان می‌پپچاند، اما دوست ما دست بردار نبود. رفقا گفتند: خیلی خوب، درس نیست، بلند شوید برویم. یکی یکی بلند شدند و رفتند. دو سه نفر از جمله ایشان ماندند. دوباره پرسید: آقا می‌شود بگویید؟ ما نگران حال شما هستیم. باید برای شما کاری انجام دهیم. گفت: باشد، می‌گویم. دیشب نمی‌دانم خسته بودم، دیر خوابیدم، چه شد که در عالم خواب رؤیا دیدم از مسیری عبور می‌کنم. از یک ارتفاع بلندی، آبخار نوری پایین می‌ریخت. پایین یک برکه مملو از نور شده بود که قابل توصیف نبود. من سمت برکه رفتم که وضویی بگیرم. گفتم اینجا جایش است که وضویی بسازیم. با خود گفتم: حالا برای بعد باشد. از آنجا عبور کردم. جلوتر رفتم و مسیرهایی را

پشت سر گذاشتم. به جای دیگری رسیدم که دوباره آبخار دیگری بود و چشمه‌ساری درست شده بود. گفتم: همین جا وضو می‌گیرم. شروع کردم به وضو گرفتن که از خواب بیدار شدم و دیدم اذان می‌گویند. معلوم شد که من فیض سحر را از دست داده‌ام و هیچ کاری هم نمی‌توانم بکنم. روشن شد که چشمه‌ی دوم، نماز صبح بود. این مصیبت به سر من آمده است، این مصیبت را چه کار کنم؟ من دیگر حال درس ندارم، حالم خراب است، شما برایم دعا کنید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: برای کسانی که توفیق دارند از چشمه‌ی سحر وضو سازند و از چشمه‌ی نور حظی داشته باشند، چیزهایی را آماده کرده‌ام که: «مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^۴ نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به خاطر کسی گذشته است. من روسیاه را می‌برند و آنها را به من نشان می‌دهند و می‌گویند: اینها را دیدی؟ تو نصیبی از آن نداری. این برای «الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»^۵ آمرزش خواهان در سحرها است. خیلی غافل هستیم، لحظاتی که می‌شد با یک احسان، با یک تصمیم، یک خدمتی کرد، یک تصمیمی گرفت، یک کارگشایی کرد، دل مؤمنی را شاد کرد؛ در تردید انجام

دهم یا انجام ندهم، رد شدیم و رفتیم. این حسرت عظمی است. چه کسی در پیشگاه خدای متعال از این چیزها عذرخواهی کرده است؟ کسی که این چیزها را بفهمد، در مقام عفو برخواهد آمد و جبرانش را از خدای متعال خواهد خواست. فهرست طولانی از این محرومیت‌ها بر اثر غفلت‌ها برای انسان پیش می‌آید که باید عذر تقصیر به پیشگاه خداوند متعال ببرد. چنانچه به اینها فکر کنی و فکر و چشمت را باز کنی و خودت را مقایسه کنی با کسی که بودی و می‌توانستی باشی، آه از نهادت بلند می‌شود. می‌گویی من از همه بیچاره‌تر هستم؛ چون در دسترس بعضی‌ها نبوده، در محیط خوبی زندگی نمی‌کردند، مستضعف فکری و ولایی بودند، مستضعف در ارتباط با اهل الله بودند؛ چنین افرادی حسرت‌هایی از این قبیل ندارند. گاهی با دوستانی که از دوران دفاع مقدس مانده‌اند، جلساتی داریم که خیلی سنگین است. هنگامی که دور هم جمع می‌شوند، حالشان خیلی بد می‌شود؛ زیرا به یاد می‌آورند که در کجاها بودند، چه موقعیت‌هایی داشتند و چه مقاماتی در دسترسشان قرار گرفته بود؛ اما با تردیدها و غفلت‌ها آنها را از دست دادند. ناگهان آتش می‌گیرند. گریه‌های آنها در آن حسرت‌ها و آتش گرفتن‌ها دیدن دارد و شنیدن دارد که

چه حالی پیدا می‌کنند. انسان چه چیزهایی در دسترسش قرار گرفته و همه را رد کرده است. این جای تأمل زیادی دارد.

■ رشته امیدم را با تیغ دریغ مبر

«فَاجْزُبْ فَاقْتَنَّا بُوْسَعَكَ؛ به وسع خودت بی‌نوایی مرا جبران کن». امام سجّاد (علیه السلام) چه می‌گوید! چه راهی را باز می‌کنند! اسم مقدّس «وَأَسِعْ وَ جَابِر» را در اینجا می‌آورد و آنها را کنار هم می‌گذارد و می‌گوید: تو می‌توانی برای من جبران کنی، از وُسْع تو است؛ زیرا «غَنِي الْأَغْنِيَاء» هستی. هم از عذاب من بی‌نیازی و هم جابِر و وَاَسِع هستی؛ بنابراین می‌توانی تمام کم و کاستی‌های مرا جبران کنی و اگر جبران کنی، هیچی از دستگاه تو کم نمی‌شود. اگر تمام سحرهایی را که از دست من رفته است، به من برگردانی، چیزی از تو کم نمی‌شود. تمام غفلت‌هایی را که داشتم و جوانی و عمری که بر باد دادم، مقاماتی که از دست دادم، همه‌ی آنها را می‌توانی به من برگردانی. برای تو این کار آسان است؛ چون جابِر، جَبَّارِ، وَاَسِع و مُوسِع هستی. همه‌اش دست خودت است، چیزی از تو کم نمی‌شود، کسی هم مدعی نمی‌شود. تازه دوستان تو خوشحال می‌شوند

که همواره کسی به حلقه‌ی آنها وارد شود.

سیمت مقابلش را هم می‌گوید: «وَلَا تَقْطَعُ رَجَاءَنَا بِمَنْعِكَ؛ و رشته امید ما را با تیغ دریغ مبر». نکند امیدی که از طرف ما برانگیخته شده به فضل تو و به عفو تو، این امید را ناامید کنی، یا فضلت را از ما برگردانی و مانع شوی. چون یکی از اسماء مقدّس الهی مانع است.

خداوند در سوره‌ی مبارکه‌ی شورا می‌فرماید: «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قِيلَ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ؛ این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مژده داده است. بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشتان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است». راهش را چقدر آسان به ما نشان داد! می‌خواهید از مغفرت و زیادت احسان الهی بهره‌مند شوید؟ راهش این است که پستوی شخصیت‌تان را، سرتان را، دل و قلبتان را به «قُرْبَىٰ» وصل کنید و به آنها اتصال قلبی پیدا کنید. اگر به چنین نقطه‌ای برسید، از این دو

اسم الهی نصیب می‌برید؛ البته بیشتر از دو اسم است، متها این دو اسم آشکارش است؛ زیرا اینجا اسم‌های پنهان هم دارد. یکی از اسم‌های پنهان ذیل کلمه‌ی «نَزِدْ» است و دیگری ذیل کلمه‌ی نورانی «حَسَنَةً، حُسْنًا» است. اما اسم آشکار خداوند «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» است.

«وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ؟» و او است کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد و آنچه می‌کنید می‌داند. او خودش است که توبه را از بنده‌هایش قبول می‌کند و آغوش رحمت الهی به روی آنها گشوده است. بعد از آن جمله‌ی امیدبخش تری را گفته است: «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»، طوری می‌بخشد که از آن بدی‌ها هیچ اثری نماند. این معنای عفو است. چنان رفو می‌کند که هیچ اثری از آن سیئات باقی نماند. او می‌داند که شما چه کرده‌اید: «وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»، چه به روز خودتان آوردید. باز بالاتر می‌رود: «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ، يَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ؛ و [درخواست] کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند اجابت می‌کند و از فضل خویش به آنان زیاده می‌دهد؛ [ولی] برای کافران

عذاب سختی خواهد بود». اهل ایمان و عمل صالح فقط به درخواست عفو اکتفا نمی‌کنند، بالاترش را هم می‌خواهند. ولایت می‌خواهند، «مَوَدَّةٌ فِي الْقُرْبَى» می‌خواهند. از آن حُسن اضافه می‌خواهند، آنهایی که «آمَنُوا وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» هستند، نگاهشان به آن درجات است. نه فقط نجات از درکات، بلکه نیل به درجات را می‌خواهند. «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ؟» بالا برنده درجات، خداوند عرش». از طریق آن «مَوَدَّت» نیل به درجات را می‌خواهند. به قدری درجه می‌خواهند که می‌گویند ما می‌خواهیم همسایه‌ی حسین بن علی (عَلَيْهِمُ السَّلَام) باشیم. خدای متعال هم درجه‌خواهی مؤمن را علاوه بر عفو‌خواهی او قبول می‌کند: «وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ»، البته ایمان و عمل صالح شرایط طبیعی مسئله است. کسی که حظ و نصیبی از آن مَوَدَّت برد و وارد چرخه‌ی دوستی با اولیاء خدا شود، بالاترش را می‌خواهد. خداوند نیز می‌گوید: به تو می‌دهیم، تو خواهان باش به قدم صدق. ایمان و عمل صالح، قدم صدق است. با ایمان و عمل صالح درخواست تو تأیید می‌شود و به تو پاسخ می‌دهند. «وَ يَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ»، از فضلش اضافه هم می‌کند. اما و امصیبتا از آن سمت مقابل که: «وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ

شَدِيدٌ؛^{۱۰} و [لی] برای کافران عذاب سختی خواهد بود». حال این جمله را می‌گوییم: «وَ لَا تَقَطَّعْ»، این آیه در دل ما نسبت به تو رجاء و امید درست کرد. ما امیدوار شدیم که هر چه هم بد باشیم، تو از بدی‌های ما می‌گذری و هیچ‌کس هم مدعی تو نیست. تو آماده‌ی پذیرش هستی، هر چه هم که جامانده و عقب مانده باشیم، تو می‌توانی ما را برسانی. من این جمله را که می‌گویم، یاد یکی از دوستانم می‌افتم که سفر حج مشرف شده بود. این داستان در سی سال قبل اتفاق افتاده است. ایشان از پیرمردهایی بود که از قافله‌شان جا مانده بود. می‌گفت: من و یکی از دوست‌هایم که در بیابان جا مانده بودیم، شروع به استغاثه کردیم. به اضطرار افتاده بودیم. چون مشهدی بودند، به حضرت رضا (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) متوسل شده و گفته بودند: آقا ما اینجا در تشنگی بمانیم و تلف شویم و از دوستان و هم‌شهری‌های شما جا بمانیم، درست است؟ ایشان می‌گفت: هیچ وقت جرئت نمی‌کردیم با حضرت این‌طور حرف بزنیم. در همان عالم خودمان دیدیم کسی بالاسرمان است. گفت: چه خبر شده؟ شروع کرد با ما فارسی صحبت کردن. گفتم: آقا، جا ماندیم. گفت: دستتان را بدهید به من تا برویم. ایشان گفت: چشم

به هم زدیم و باز کردیم، دیدیم کنار قافله هستیم؛ با اینکه یک روز از ما فاصله گرفته بودند. تا به رفقایمان ملحق شدیم و به خودمان آمدیم، دیدیم چه چیزی را از دست داده‌ایم. کاروان ما وسط آن بیابان پیاده شد و چه ضجه‌ها و گریه‌ها و عجز و لابه‌ها می‌زدند. ما به کعبه‌ی مقصود رسیده بودیم، به خود خودش! برای آنها مگر کاری دارد که تو را برسانند. چون تو نمی‌توانی برسی، او می‌تواند تو را برساند. به بالاتر از آن هم می‌رساند، شما را به خود هدف می‌رساند. کسی مدعی نمی‌شود که چرا این عقب مانده را به ما رساندی. نه، آنها قطعاً خوشحال می‌شوند؛ زیرا «يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ؛^{۱۱} و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند، شادی می‌کنند». آنها اصلاً کارشان همین است، خوشحال می‌شوند تو برسی. مؤمن واصل از اینکه مؤمن جامانده به او برسد، خوشحال و شادمان می‌شود. حال تو می‌گویی: خدایا نکند با این جمله‌ای که در قرآنت گفتی، امید پیدا شده در مرا نامید کنی. «وَ لَا تَقَطَّعْ رِجَاءَنَا بِمَنْعِكَ؛ رشته امید ما را با تیغ دریغ مبر»، نکند اینجا به جای «جَابِرٍ وَ اِسْعَ»، اسم «مانع»ات وسط بیاید و من جا بمانم. «فَتَكُونُ قَدْ اُسْقِيتَ مِّنْ اِسْتِسْعَادِ بَكِ، وَ حَرَمْتَ مِّنْ اِسْتَرْفَادِ

فَضْلِكَ؛ که اگر چنین کنی کسی را که از رحمت تو نیکبختی طلبیده بدبخت ساخته‌ای و آن را که از فضل تو اعانت خواسته، نومید کرده‌ای». تو می‌توانی بنده‌ات را خوشبخت یا بدبخت کنی. «وَ حَرَمْتَ مِّنْ اِسْتَرْفَادِ فَضْلِكَ»، کسی را که از فضل تو درخواست کرده بود، محروم کردی.

■ به که رو آورم؟

«فَالِئِی مَن حِينِئذْ مُنْقَلَبْنَا عَنْكَ؛ پس در این صورت بازگشت ما از طرف تو به سوی که خواهد بود؟». مرا رها کردی، نپذیرفتی، مانع شدی، نامیدم کردی، من محروم شدم، حالا سؤال من این است: آیا من جای دیگری دارم که بروم؟ کس دیگری هست که مرا تحویل بگیرد؟ در مثالی که زدم، اگر پدر فرزندش را تحویل نگرفت، فرزند به آغوش مادر می‌رود؛ اما در این مورد هیچ جای دیگری وجود ندارد.

جمله‌ی بعدی خیلی تکان‌دهنده است: «وَ اِلَیْ اَیْنِ مَذْهَبِنَا عَنْ بَابِكَ؛ و از در خانه تو به کجا خواهیم رفت؟». اگر این در بسته شود، ما کجا برویم و کدام در را بزنیم؟ مگر در دیگری وجود دارد؟ به ما گفتی «وَ اِحْدَ» و «اِحْدَ» هستیم، شخص دیگری نیست. «سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ الَّذِیْنَ اَوْجَبْتَ اِجَابَتَهُمْ؛

منزهی تو ای خدا، از آنکه ما را از درگاه خود برانی. ماییم آن درماندگان که اجابتشان را واجب ساخته‌ای. «سُبْحَانَكَ» اینجا معنایش این است: تو در را به روی بنده‌هایت نمی‌بندی، تو آنها را ناامید نمی‌کنی، تو آنها را از خود دور نمی‌سازی. «سُبْحَانَكَ، نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ»، آخر ما چاره‌ای غیر از این نداریم، ما مضطر هستیم. خودتم در قرآنت گفتی به مضطر جواب می‌دهی. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ؟^{۱۲} یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می‌کند؟». حال ما گرفتار و مضطر هستیم، درجات و فرصت‌ها را از دست داده‌ایم، استعدادها را بر زمین گذاشته، وارد درکات شده، قُرُق‌ها را شکسته و ساقط شده‌ایم. وضعیّت ما این‌طور است. «وَأَهْلُ السُّوءِ الَّذِينَ وَعَدْتُ الْكُشْفَ عَنْهُمْ؛ و ماییم آن گرفتاران رنج که رفع گرفتاری را به ایشان وعده داده‌ای»، خودت وعده دادی که اگر کسی در این دست‌اندازها بیفتند، خودم دستش را می‌گیرم. حال من مضطر هستم، دست مرا هم بگیر؛ من هیچ راهی جز اینکه عذرم را بپذیری ندارم. فقط این راه برایم باقی است. خداوند می‌گوید: این حرف‌ها حرف‌های تو نیست، چه کسی به تو یاد داده است این‌طور با من حرف بزنی؟ می‌گویی: آقایم، سیدالساجدین (علیه

السَّلَام) به من آموزش داد، همان که قبولش داری. او به من آموزش داد، مرا تشجیع کرد و گفت این‌طور با خدا سخن بگو، قبولت می‌کنند.

■ الشَّام، الشَّام، الشَّام

ممکن است از تو سؤال کند تو که اینقدر ادعا می‌کنی آقایم امام سجّاد به من این‌طور حرف زدن را آموزش داد، حال آقای تو کجا است؟ تو می‌گویی: ... اکنون آقایم در شام است. امروز اوّل ماه صفر بود. آقای ما همراه با قافله‌ای که در آن زینب هست، به شام رسید. در این شهر خراب بر اولیاء خدا، از زخم زبان‌ها، از جسارت‌ها، از رفتارهای زشت، از هلهله‌ها، از شادی‌ها، از خاکستر پاشیدن‌ها، از نگاه‌های بد چه گذشت؟ در این ماجرا خدا می‌داند چه بر امام سجّاد (علیه السَّلَام) گذشت. مرد این قافله امام سجّاد (علیه الصَّلَاةِ وَ السَّلَام) است، بقیه خانم و کودک هستند. تمام سنگینی این سفر و بار مصیبت روی دوش ایشان است.

از حضرت پرسیدند: آقا این سفر خیلی طولانی بود. وقتی که پدرتان برای خداحافظی به خیمه‌ها آمد، حتماً خیلی سخت بوده است. وقتی صدای عمّه جانتان را شنیدید که «وا محمّدا و وا علیا» می‌گفت، وقتی که وارد قتلگاه

شد، خیلی برایتان سخت بود. وقتی که دست و پای شما را بالای مرکب بسته بودند، هنگامی که مشاهده کردید عمّه‌تان زیر بدنی را گرفته است و با او حرف می‌زند، نزدیک بود جان دهید. عمّه به فریاد شما رسید. جلو آمد و به شما خطاب گفت: چرا با جانت بازی می‌کنی؟^{۱۳} تمام اینها خیلی سخت بود. با این حال آنجا خیلی به شما سخت گذشت یا در کوفه؟ حضرت فرمود: «الشَّام، الشَّام، الشَّام»^{۱۴}. «إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَاجَاكَ وَ بِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَفَضَّلَ عَلَيَّ فَقَرَّاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالْغَنَاءِ وَ الثَّرْوَةِ وَ عَلَيَّ مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالشَّفَاءِ وَ الصَّحَّةِ وَ عَلَيَّ أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللِّطْفِ وَ الْكَرَمِ [الْكَرَامَةُ] وَ عَلَيَّ أَمْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ عَلَيَّ غُرَبَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالرِّدِّ إِلَى أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ^{۱۵}؛ خدایا! به حق کسی که با تو راز گفت و به حق کسی که در خشکی و دریا تو را خواند، درود فرست بر محمّد و خاندان محمّد و بر تهیدستان از مردان و زنان باایمان توانگری و ثروت عطا فرما و بر بیماران اهل ایمان از مردان و زنان شفا و تندرستی عطا فرما و بر زندگانشان لطف و کرامت و بر مردگان مردان و زنان باایمان آمرزش و رحمت و بر

غریبان مردان و زنان باایمان بازگشت به وطن با سلامتی و بهره‌مندی عنایت فرما، به حق محمّد و همه اهل بیت او».



■ منابع و مآخذ:

۱. شورا: ۳۰.
۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه.
۳. بیدآبادی، حُسن دل، ص ۳۸. برخی بزرگان این شعر مشهور را به امام علی (علیه السلام) نسبت داده‌اند.
۴. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ح ۲۰۶۰.
۵. آل عمران: ۱۷.
۶. شورا: ۲۳.
۷. همان: ۲۵.
۸. همان: ۲۶.
۹. غافر: ۱۵.
۱۰. شوری: ۲۶.
۱۱. آل عمران: ۱۷۰.
۱۲. نمل: ۶۲.
۱۳. ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹، باب ۳۹.
۱۴. سپهر، ناسخ التواریخ، ص ۳۰۴.
۱۵. سید بن طاووس، مهج الدعوات.



افوغها؛ درنگی بر مسئلهٔ تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir | سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها، از نماز مغرب و عشاء



تهران، خیابان سرچشمه
مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر